

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه کوثر (جله هفتم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۱۹/۱۰/۹۴

ان شاء الله که به برکت این جلسه حاجت روا شوید و رحمت بر ما نازل شود صلواتی ختم بفرمایید.

یک سری بحث‌هایی راجع به سوره‌ی کوثر در این جلسه خواهیم داشت و سعی می‌کنیم که مباحث را جمع بندی کنیم هر چند که سوره به نام کوثر است و تمامی ندارد.

مواجهه با کوثر در روایات یک جایگاه ویژه‌ای دارد، بینیم نسبت کوثر با حضرت زهرا(س) به چه صورت است؟ مثلاً (از مدل این روایات زیاد است):

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ الْقُمِّيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْفَقِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع كَيْفَ كَانَ وَكَادَهُ فَاطِمَةُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ خَدِيجَةَ لَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ هَجَرَتْهَا نِسْوَةٌ مَكَّةَ فَكُنَّ لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْهَا وَلَا يُسَلَّمْنَ عَلَيْهَا وَلَا يَتْرُكْنَ امْرَأَةً تَدْخُلُ عَلَيْهَا فَاسْتَوْحَشَتْ خَدِيجَةُ لِذَلِكَ وَكَانَ جَزَعُهَا وَغَمُّهَا حَدْرًا عَلَيْهِ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع تُحَدِّثُهَا مِنْ بَطْنِهَا وَتُصَبِّرُهَا وَكَانَتْ تَكْتُمُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمًا فَسَمِعَ خَدِيجَةَ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَهَا يَا خَدِيجَةُ مَنْ تُحَدِّثِينَ قَالَتِ الْجَنِينُ الَّذِي فِي بَطْنِي يُحَدِّثُنِي وَيُؤَسِّئُنِي قَالَ يَا خَدِيجَةُ هَذَا جَبْرَيْلُ يُخْبِرُنِي [يُبَشِّرُنِي] أَنَّهَا أَنْثَى وَ أَنَّهَا النَّسْلَةُ الطَّاهِرَةُ الْمَيْمُونَةُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَيَجْعَلُ نَسْلِي مِنْهَا وَ سَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أُمَّةً وَ يَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ أَنْقِضَاءِ وَحْيِهِ فَلَمْ تَزَلْ خَدِيجَةُ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ حَضَرَتْ وَ لَادَتْهَا فَوَجَّهَتْ إِلَى نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ أَنْ تَعَالَيْنَ لِتَلِينَ مِنِّي مَا تَلَى النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ فَأَرْسَلْنَ إِلَيْهَا أَنْتِ عَصِيَّتِنَا وَ لَمْ تَقْبَلِي قَوْلَنَا وَ تَزَوَّجْتَ مُحَمَّدًا يَتِيمَ أَبِي طَالِبٍ فَقِيرًا لَا مَالَ لَهُ فَلَسْنَا نَجِيءُ وَ لَا نَلِي مِنْ أَمْرِكَ شَيْئًا فَاعْتَمَّتْ خَدِيجَةُ ع لِذَلِكَ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سُمِرَ طَوَالَ كَانَهُنَّ مِنْ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ فَفَزِعَتْ مِنْهُنَّ لَمَّا رَأَتْهُنَّ فَقَالَتْ إِخْدَاهُنَّ لَا تَحْزَنِي يَا خَدِيجَةُ فَأَرْسَلْنَا رَبُّكَ إِلَيْكَ وَ نَحْنُ أَخَوَاتُكَ أَنَا سَارَةُ وَ هَذِهِ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ هِيَ رَفِيقَتُكَ فِي الْجَنَّةِ وَ هَذِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ

عِمْرَانَ وَ هَذِهِ كَلْثُومُ أُخْتُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ بَعَثَنَا اللَّهُ إِلَيْكَ لِنَبِيٍّ مِنْكَ مَا تَلَى النَّسَاءَ فَجَلَسَتْ وَاحِدَةً عَنْ يَمِينِهَا وَ أُخْرَى عَنْ يَسَارِهَا وَ الثَّالِثَةُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ الرَّابِعَةُ مِنْ خَلْفِهَا فَوَضَعَتْ فَاطِمَةُ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً فَلَمَّا سَقَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتَّى دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ وَ لَمْ يَبْقَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مَوْضِعٌ إِلَّا أَشْرَقَ فِيهِ ذَلِكَ النُّورُ وَ دَخَلَ عَشْرَ مِنْ الْحُورِ الْعِينِ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَعَهَا طَسْتُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ إِبْرِيْقٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ فِي الْإِبْرِيْقِ مَاءٌ مِنَ الْكُوْثَرِ فَتَنَاوَلَتْهَا الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا فَغَسَلَتْهَا بِمَاءِ الْكُوْثَرِ وَ أَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيضَاوَيْنِ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ أَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ وَ قَنَعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ عَ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ قَالَتْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ- وَ وُلِدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَيْهِنَّ وَ سَمَّتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا وَ أَقْبَلْنَ يَضْحَكْنَ إِلَيْهَا وَ تَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعِينُ وَ بَشَّرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ عَ وَ حَدَّثَ فِي السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ قَالَتِ النَّسُوءُ خُدَيْجَةُ يَا خُدَيْجَةُ طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ زَكِيَّةٌ مَيْمُونَةٌ بُورِكَ فِيهَا وَ فِي نَسْلِهَا فَتَنَاوَلَتْهَا فَرِحَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ أَلْقَمَتْهَا ثَدْيِهَا فَدَرَّ عَلَيْهَا فَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَ تَنُمِي فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنُمِي الصَّبِيُّ فِي الشَّهْرِ وَ تَنُمِي فِي الشَّهْرِ كَمَا يَنُمِي الصَّبِيُّ فِي السَّنَةِ.¹

از امام صادق(ع) پرسیدند که کیفیت تولد حضرت زهرا(س) به چه شکل بود؟ و ایشان در جواب گفتند که وقتی حضرت پیامبر(ص) با حضرت خدیجه(ع) ازدواج کردند زنان مکه حضرت خدیجه(ع) را رها کردند، و پیامبر(ص) از خدیجه(ع) می پرسیدند که آیا با جنین حرف می زنی؟ و خدیجه(ع) می گفت که جنینم با من صحبت می کند. و پیامبر(ص) در ادامه می فرمایند که جبرئیل بر من نازل شده و بر من القاء کرده است که بعد از انقضاء وحی نسلی از تو باقی می ماند که به آن ها القاء می شود. (این نمی خواهد بگوید که مردم بیچاره می شوند که وحی قطع می شود (انقضاء وحی) بلکه می خواهد بگوید که مسیر وحی به ساختار عترت(ع) می رود.) پیوسته حضرت خدیجه(ع) با جنین حرف می زد و می دانست که او انثی است و می دانست که نسلی خواهد داشت که عترت پیامبرند. نزدیک زایمان حضرت، زنان طعنه های زیادی به ایشان زدند. در همین غم و اندوه است که کسی نیست و قرار بر زایمان است، که ۴ زن از بنی هاشم پیش او آمدند، آن ها را نمی شناخت، خود را معرفی کردند که نترس: ما خواهران تو هستیم، آسیه زن فرعون، مریم بنت عمران، کلثوم خواهر موسی(ع) و ساره همسر حضرت ابراهیم(ع)...

¹. الأمالی (للصدوق)، النص، ص: ۵۹۴

همینکه حضرت زهرا(س) وارد زمین شده (از بهشت سقوط کردند) در مکه همه فهمیدند که خبری شده است، نوری که در شرق و غرب عالم درخشید. حضرت را از بهشت ۱۰ حورالعین مشایعت می کردند که همراهشان ظرف هایی زینتی (ابریق) بود که در آن آبی به نام کوثر بود، کودک را شستشو کردند. و با لباسی طیب حضرت را پوشانیدند. و فاطمه شروع به شهادتین گفتن کرد. (این روایت را اگر شیخ صدوق مطرح نمی کرد نمی گفتم، ایشان بسیار دقیق بودند) و بعد به هر کدام سلام کرد و هر کدام را به اسمشان صدا زد، (این روایت جالب است) همه شادمانی می کردند. (بحث کوثر با حور زیاد ارتباط پیدا می کند، مثلاً سورهی الرحمن که حور دارد با کوثر مرتبط می شود، که منشاء حور همان ماء کوثر است) ملائکه نوری را دیدند که قبلاً نمی دیدند و گفته شد که خدیجه(ع) بگیر این نور پاک را و

در مفهوم کوثر میمنت و مبارکی است. بورك و برک در واقع از همان برکت گرفته شده است.

(حضرت ساره(ع) شخصیت عجیبی در قرآن است و تنها کسی است که در قرآن به اهل بیت از آن یاد شده است. این خانم جلیل القدر را در روایات اسرائیلی بسیار زشت جلوه داده اند، همه ی وجود ابراهیم در ساره است، اگر در قرآن هر آیه ای را درباره ی حضرت ابراهیم خواندید حضرت ساره را در آن ببینید، اینکه فقط یک خانم در عالم اسم اهل بیت بگیرد بسیار بلند مرتبه است.)

بحث دوم:

یک اتفاقی برای پیامبر(ص) افتاد که به ایشان اختصاص داشت. و اینگونه باعث می شود که دید کاملی از کوثر پیدا کنیم. اینکه اینجا می گوید انا اعطیناک الکوثر یعنی همه ی دستاوردهای انبیاء توسط پیامبر ثبت و ضبط شده و جمع کننده است. خلاصه اینکه ما نسبت به انبیاء باید هر موقع نام تک تکشان را می بریم با شکوه و عظمت یاد کنیم. السلام علی آدم صفوه الله

نهج البلاغه قال امیر المؤمنین ع فی خطبه طویلہ یدکر فیہا آدم ع فاهبطه االی دار البلیه و تناسل الذریه و اصطفی سبحانه من ولده انبیاء اخذ علی الوحي میناقهم و علی تبلیغ الرساله امانتهم لما بدل اکثر خلقه عهد الله الیهم فجهلوا حقه و اتخذوا الانداد معه و اجتالهم الشیاطین عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته فبعث فیهم رسله و اتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میناق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره من سفف فوقهم مرفوع و مهاد تحتهم موضوع و معایش تحییهم و آجال تفتنیهم و اوصاب تهرمهم و احداث تتابع علیهم و کم یحل الله سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجه لازمه او محجه قائمه رسل لا یقصر بهم

قَلْبَهُ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثْرَةَ الْمُكَدِّبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقِ سُمِّيَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْ غَابِرَ عَرَفَهُ مِنْ قَبْلَهُ عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ وَ مَضَتِ الدُّهُورُ وَ سَلَفَتِ الْأَبَاءُ وَ خَلَفَتِ الْأَبْنَاؤُ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَ تَمَامِ بُيُوتِهِ إِلَى آخِرِ الْخُطْبَةِ.

نکته‌ی مهم این است که هیچ کسی در هیچ زمانی بدون حجت و کتاب نبوده است.

لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ: یکی از خصوصیات کوثر روی فلسفه‌ی وجودی پیامبر(ص) سوار می‌شود و این کوثر ادامه‌ی همان رسالت انبیاء است و انجام وعده است.

همه‌ی آن چیزی که پیامبر(ص) را پیامبر کرد کوثر بود که یکی از مصداق‌هایش حضرت زهرا(س) است که در روایات است. عترت مبین حلال، حرام، فرائض، ناسخ و منسوخ است؛ ناسخ و منسوخ یعنی زمان منجر به تغییر در موضوعات و جلوه بخشی به برخی دیگر از موضوعات می‌شود. کوثر به واسطه‌ی کتاب و عترت جاری می‌شود.

اگر ما بخواهیم از آب کوثر(حقیقت کوثر) نفع ببریم از امروز چه کار کنیم؟! قصد من امروز این است.

امیرالمومنین(ع) و ائمه(علیهم السلام) بر قاعده‌ی کوثریت هستند و هر کاری که کردند باقی و ساری و جریان دار است، حتی شکست‌هایشان. می‌تواند کسی تحقیق کند که شکست‌های ظاهری معصومین(ع) را با چه چیز پایداری در عالم معاوضه کرده‌اند؟! مثلاً امیرالمومنین(ع) از شکست در صفین برای ما چه برجا گذاشته‌اند؟!

مقام ثابتی که ما به دنبال آن هستیم و کوثر است در تمام خطبه‌های حضرت امیر(ع) با مولفه‌هایی چون حق و... موجود است. خوب است انسان از اول نهج البلاغه را با این دید بخواند.

توضیح کوثر در روایات:

نتیجه: کوثر در روایات به عنوان حضرت صدیقه‌ی کبری سلام الله علیها معرفی نشده است. بلکه به عنوان یک چشمه‌ی عرشی است که با ولادت حضرت پای آن چشمه به زمین باز شد. این خیلی مهم است که ماهیت آن عرشی است. حضرت مقام اسمیت دارد؛ بسم الله الرحمن الرحیم تا کوثر. یعنی اسم الله رحمان می‌شود مقام فاطمی یعنی انا اعطیناک الکوثر.

با توجه به این بحث در روایات کوثر منشاء خیر است، و منشا خیرات، احسان است. حالت نتیجه و مقدمه دارند، هر خیری در زمین جاری است به نحوی به کوثر ارتباط دارد. و با امتداد آن و جریان نسل آن، به ویژه نسل توحیدی ارتباط دارد، که یکی از مصادیق مهم کوثر به شمار می‌رود. اگر هم کوثر خودش نسل نیست بلکه به تبعیت از کوثر پدید می‌آید و سبب آن است. جالب این است که در روایت می‌گوید ما شیعیان مان را از نور و رحمت متولد می‌کنیم که پدرش نور است و مادرش رحمت است، ترکیب نور و رحمت می‌شود شیعیان پاک.

سوال این است که یک سری احساس می‌کنند که باد کلاه ما رو برد و ما از اول شیعه خلق نشدیم! و این اشکالات حرکت از بالاست. در حالی که آمدن انبیا این است که همه‌ی مردم می‌توانند از جهالت خارج شوند، و بستگی به نگاه‌ها دارد که از بالا به پایین باشد و یا از پایین به بالا که نباید خلط شوند. این طور نیست که اگر یک نفر یک سری استعداد‌های ویژه‌ای داشته باشد نتواند به این مرتبه برسد. حالا انسان باید خودش نگاه‌هایش را تعدیل کند.

وقتی می گوید این نور و رحمت است یعنی می تواند به ظلمت و غیر رحمت تبدیل شود.
وقتی رحمت از بالا به پایین بیاید و از پایین به بالا هم بیاید به نسل و ذریه می رسد و این یعنی بسیار نسل و ذریه مهم می شود.

توضیح کوثر در قرآن:

کوثر و عطای کوثر به پیامبر(ص) مردم را به دو دسته شانی و غیر شانی تفکیک می کند. نشانه های عملی عداوت و کینه ورزی در شانی مشهود است. و در همه چیزش نمود پیدا می کند، این دشمن کینه ورز ممکن است با همه ی این ها مشکل داشته باشد و یا با جزء جزء این ها:

عطا (اعطینا)، عطای به پیامبر(اعطیناک)، عطای کوثر به پیامبر(اعطیناک الکوثر)، صلاه و نحر همه مواردی است که می تواند انکار شود.

شانی در این طیف است که می تواند جزئی و یا کلی باشد. و طیف و جریان پیدا می کند، اگر کسی بخواهد غیر شانی باشد باید از اعطیناک الکوثر تا آخر در تمام وجوه غیر شانی باشد. پس براساس سوره ی مبارکه ی کوثر عطای کوثر هر چه می خواهد باشد انسان ها را به دو دسته تقسیم می کند. ما وقتی می گوئیم جریان یعنی از... تا داریم و قوس صعود و نزول داریم، بایستی فرد غیرشانی باشد تا به صعود برسد. اگر کسی یومن ببعض و یکفر ببعض باشد نمی تواند غیر شانی شود.

یک تقسیم بندی راجع به قطع رحم با پیامبر(ص) می توانیم داشته باشیم، انواعی از انسان های قطع رحم شده با پیامبر(ص) مشخص می شوند. رحم یعنی محل نزول رحمت. شانی قطع شده از رحم است و دشمنی اش را ابراز می کند. مثلا ممکن است کسی تا جایی اسلام را قبول دارد که نماز بخواند ولی زمانی که بگویند با دشمن خدا قطع رحم کن نمی تواند بپذیرد. براین اساس در هر یک از این ۵ درجه ی این طیف می تواند شانی شود.

نمی گوید که برخی در نسل پیامبرند و برخی نیستند بلکه می گوید شانی و غیرشانی. اتصال به عطای کوثر پیامبر با غیرشانی محقق می شود(شرط لازم است و نه کافی).

شانی بودن نسبت به پیامبر(ص) دارای طیف و انواع است و اگر شما وارد جامعه شوید نمی توانید یک نوع شانی را فقط ببینید و همه شبیه همه باشند مثلا شانی بودن فقط آتش زدن تصویر پیامبر(ص) نیست، گاهی اخلاق بدمان ما را شانی می کند. بعدا نشود که در قیامت دوستانان امیرالمومنین(ع) را صدا بزنند و ما گوشمان نشنود و یا اگر برویم بیرونمان کنند.

انسان ها متناسب با نوع شناختشان از پیامبر(ص) و سنّشان و شأن اجتماعی شان در دشمنی با پیامبر(ص) بروزات مختلفی دارند. پیامبر یک گله گی داشتند که ما یک سری سنّت ها را از پیامبر گرفتیم ولی به اخلاق پیامبر هم متصل نیستیم و گاهی حتی با کسی که آن اخلاق خوب را دارد دشمنی می کنیم. ما همه اخلاق بد را بد می دانیم و اخلاق خوب را خوب می شماریم و این در باورمان است ولی در عمل نه.

بحشی که راجع به ابتر داریم براساس سوره متفاوت از شانی می‌شود.

ابتر روی شیء می‌رود؛ روی عمل، فعل، صفت، باور، علم، فکر، وهم و خیال.

ابتر یعنی نمی‌تواند شرایط بقا را برای خود حیات ببخشد. یعنی مثلاً این آدم باقی نیست، نتیجه‌ی کارش باقی نیست، عملش باقی نیست. یعنی کاری کرده‌ام که بقا نیافته است. خدا کاری کرده است که انسان هم خودش و هم اعمالش به بقا راه پیدا می‌کند. اراده‌ی خدا این است که هر شیء به واسطه‌ی انسان به بقا راه پیدا کند مگر آنکه انسان این جریان را قطع کند، لازم است بدانیم که اصل این است که همه‌ی انسان‌ها اعمال و افعالشان به صورت طبیعی و تکوینی به جریان حق وصل هستند مگر آنکه خود را از آن جدا کنند. در حوزه‌ی انسان ما دغدغه‌ی جدا نشدن داریم. انسان باید بداند که طاغوت حرث و نسل را هلاک می‌کند و باید ضربه‌های شیطان را بشناسد و اگر نشناسد دچار جدایی می‌شود.

سه پیشنهاد عملیاتی برای جدا نشدن از حیات:

ممکن است که بگویند این مباحث به شما نیامده است ولی ما براساس قرائت کتاب می‌گوییم و شما به گوینده نگاه نکنید و حرف را ببینید، اصلاً ببینیم مکانیزمی برای اتصال به حیات وجود دارد یا نه.

معنای عطای کوثر را باید بفهمیم و نه معنای کوثر را. من در دفترچه‌ام چند تعریف نوشته‌ام که از آن‌ها عدول نکنم. عطای کوثر این است که یک جریان به پیامبر(ص) دادند که به ما برساند و جنسش توحید است و موجب حق بینی است و منجر به اتصال و حق بینی است. چیزی که موجب فهم کلام خدا و ارتباط با خدا است (و لقد یسرنا القرآن للذکر) و موجب شده که توانایی اقامه‌ی حق در جامعه محقق شود. پیامبر(ص) کوه طور را به تک تک خانه‌ی ما آدم‌ها راه داد، ما می‌توانیم هر کداممان در منزلمان وحی را دریافت کنیم. صحبت از یک کتاب است که مبین و مفسر است. این عطای کوثر درش هست؛

پیامبر(ص) جای خاصی برای وحی نبوده، وحی‌اش شفاهی بوده و بعدها مکتوب شده است و با وحی به سایر پیامبرها متفاوت است. اعجاز حضرت موسی(ع) عصای اوست و اعجاز پیامبر قرآنش است، اعجاز موسی(ع) دوبار در دنیا نمایش داده شد هر چند معجزاتشان زیاد بود ولی اعجاز سوره‌ی حمد چند بار نمایش داده شده است؟! اعجاز حمد بوده و هست و خواهد بود. عصای موسی(ع) فقط سحره را به زمین می‌زند ولی اعجاز پیامبر همه نوع انسانی را به زمین می‌زند.

نمی‌توانیم که با قرآن ارتباط بگیریم و سوالاتمان را از آن بپرسیم و این از مهجوریت قرآن است. آن چیزهایی که انسان‌ها را به طور واضح به دو دسته تقسیم می‌کند: قرآن و عترت، خیر و شر، حق و باطل است. اگر بگوییم که توحیدش خاص است یعنی اینقدر دعا و مباحث در دوران پیامبر(ص) بوده در زمان هیچ پیامبری نبوده است مثلاً دعای جوشن کبیر که چقدر مضامین بلندی دارد.

حرف ما این است که چگونه ربط و اتصال با عطای کوثر پیدا کنیم.

۱) دوری از دشمنی با پیامبر در پذیرش حق

۲) دوری از دشمنی با پیامبر در پذیرش حکم

۳) دوری از دشمنی با پیامبر در گریز از لغو و باطل

در مورد اول ثقل بخشی داریم: لازم است که تمام فکر و عمل و ... ثقل بخشی داشته باشیم.

این ۳ مولفه اساس مودت فی القرباء است. اساس اتصال به پیامبر است. اساس شیعه است. این ۳ را ضرب کنید در کل حیثیت‌های شخصی و اجتماعی هر فرد مثلاً حق گرایبی در فکر و عمل و ... و در اهل و شهر و در واقع می‌خواهم بگویم که اتصال به عطای پیامبر(ص) که عطای کوثر است یک اتصال تکوینی و حقیقی است و نه اعتباری.

مشکلی که هست که ممکن است بگویند چرا ۳ تا است و ما می‌گوییم شما به این‌ها عمل کنید و بعد هم مورد ۴ ام را عمل کنید. ما باید اینقدر محاسبه روی خودمان داشته باشیم که بامی و نفسی لک الفدا تحقق پیدا کند، با اخلاق بد که نمی‌توان فدایی شد.

من انتظارم این است که بعد از این جلسه هیچ شبهه‌ای در اتصال نداشته باشم و آن را سخت نینم و اتفاقاً جدا بودن را سخت بینم.

ساعت دوم

قصده داریم مولفه‌های اصلی این ۳ مطلب را مطرح کنم و بعد هم با دعایی از امیرالمومنین(ع) بحث را تمام کنم. اگر بخواهیم دشمن نبودن با پیامبر را در افکار و اعمال و سبک زندگی را بررسی کنیم می‌توانیم برای هر کدام تحقیقی انجام دهیم که اعراض از آن سبک به چه شکل است و شئون مختلف را بیابیم. اولین کاری که می‌کنیم:

این است که قدرت عنوان بندی و تعیین نقش را داشته باشیم، یعنی وقتی می‌گوییم که پذیرش حق یا حکم، یعنی اگر کاری یا باوری داریم بتوانیم خودمان را عنوان بندی کنیم. خودمان را یک بسته‌ی مبهم ندانیم بلکه خودمان را دارای شئون مختلف بدانیم. قدرت نظام بندی و نقش داشته باشیم مثلاً صفات من این طور است و نیات من اینگونه است.

مثلاً همان کاری که امام سجاد(ع) در بیان حقوق اعضای بدنش مطرح می‌کنند و خودش را تفصیل می‌دهند. در نتیجه شرط استفاده از این دستگاه داشتن تفصیل از موقعیت و شرایط خودمان است. ولی افراد روی خودشان حس تفصیل نداشته‌اند و من تا کنون ننشسته‌ام در جایی باورها و خلیاتم را ثبت کنم. باید یک همایش برای خومان بگیریم. مثلاً من وقتی پسر، پدرم، و یا در شان همسرم. متأسفانه ما همیشه آدم خوبی برای خودمان هستیم.

عنوان بندی‌ها نیاز برانگیز می‌شود که این عنوان حق‌اش چیست و باطلش چیست؟! همینکه انسان نمی‌بیند و گنج می‌زند یعمهون و ضلالت است، این‌ها برای غربی‌ها نیست برای خودمان است.

یک روایت جالب در ادامه‌ی همان روایت قبلی که به توصیف مومن پرداخته بود:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَتَمَةَ بْنِ أَسْلَمَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ الدَّهْنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَفْسِيرُهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَ صَنَعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ اتَّخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا فِي الْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتُهُمْ نَفْسَهُ فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمُّهُ أَبُوهُ النُّورُ وَ أُمَّةُ الرَّحْمَةِ إِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ. (فضائل الشيعة . صفحه ی ۲۷).

یک روای از امام پرسید: ابی عبدالله بفداک، آن حدیثی که راجع به مومن فرمودید را برایم به تصویر بکشید. و امام فرمودند که با نور آن‌ها را خلق کرد و با رحمت پروراند (جنسش نور است یعنی به تفصیل هر کدام از اعضایش به نور وصل است و ظرفی برای دریافت رحمت‌اند.) و آنها میثاق ولایت را گرفته‌اند یعنی در تک تک زندگی‌شان به دنبال حکم از ولایت‌اند. یک نسبت برادری برای مومنین پیدا می‌شود که همه‌ی مومنین یک پدر نور دارند و یک مادر رحمت. و این یعنی یک نظام برادری مومنین که در یک شبکه‌ی اجتماعی قوی تشکیل می‌شود و به طور طبیعی مومنین با هم شناخته می‌شوند زیرا از پدر و مادر یکی می‌شوند. و چون هر جفت از یک چیزند شبیه هم‌اند. و هر قدر مومنین به تفصیل نقش‌هایشان را بشناسند در شبکه به صورت منسجم‌تری واقع می‌شوند. ما لازم نیست در این سیستم به این معنای کاری برای اتصال با بقیه کنیم زیرا ما از اول از یک پدر و مادر هستیم. بلکه خودمان را پیدا کنیم و در این شبکه خود را قرار دهیم.

دومین کاری که باید انجام دهیم:

با ضدّش بشناسیم، با نبود موارد فوق که پذیرش حق و حکم است، و در صورت نبود چه اتفاقی می‌افتد. علم به ضدّ مثل یتیم شدن است، علم به شاخص می‌شود یعنی رو به جلو می‌روید. ما که از اول متصل نیستیم بدلیل جامعه بوده یا اقتضائات رشدی‌مان. پس باید شاخص به ضدّ داشته باشیم. این حرف‌ها بحث‌های یک روز و دو روز نیست بلکه مباحث یک عمر است. انتظار نداشته باشید که خیلی چیزهایش را بتوان مصداقی گفت.

در مورد نکته‌ی اول که بررسی شئونات مختلف است یعنی تفصیلی دیدن ساختار وجودی انسان:

اگر کسی در پذیرش حق لنگ بزند نسبت به آیات و روایات اعوجاج خواهد داشت. مثلاً عوج در سوره‌ی مبارکه‌ی کهف. باب چهارم اصول کافی راجع به حقوق اجتماعی است و وقتی می‌بینم با آن‌ها بسیار فاصله دارم (انحراف معیار از شاخص).

علمای حدیث می گویند که خانواده روایت تشکیل دهید و یک حکم را از مجموعه‌ای از روایات برداشت کنید.
در ادامه‌ی همان نکته‌ی شاخصه‌ی ضد:

ابهام در تشخیص‌ها؛ خیلی وقت‌ها تشخیص بسیار سخت است و مبهم. در واقع ما در زندگی مان ۹۰٪ کارهایمان از مبهمات است و اگر کسی به ما گیر دهد در آخر می‌رسیم که قطعیتی نداریم. توان تشخیص محکم و متشابه در این جا می‌گنجد. نزد امام بودن مثل استخاره کردن است که هر کاری می‌خواهند انجام دهند دنبال حکم از امام‌اند. قبلا به ما می‌گفتند که ۱۰٪ از حکم‌ها در رساله است و ۹۰٪ حکم‌های شما دست شماست و این یعنی ۹۰٪ از کارهایمان مبهم است. اگر کسی از مرجعی پرسد که می‌خواهم به رشته‌ی فلان بروم و پدرم راضی نیست، آیا می‌شود بروم درس بخوانم و مرجع می‌گوید نه، اگر بروم ثبت نام کنم ۴ سال در حال گناه هستم.

خارج شدن از ابهام و ارجاع به فقیه مهم می‌شود. خود این مبحث خودش مبهم است. یعنی اینکه من چگونه مساله را از فقیه پرسم بسیار مهم است. آدم در مقام کشف است. ما هنوز موضوعات و مسائلمان از هم تفکیک نشده که به دنبال جواب به آن‌ها باشیم.

شاخص لغو افراط و تفریط است. فعلا اگر کسی خواست بفهمد که دچار لغو است از این شاخص جلو برود مثلا یک سری کارها نکرده است و یا یک سری کارها را زیاد انجام داده است.

این قسمت اول بود. از امروز قصد کنید که هر باور و عمل و گفته‌ای از شما می‌تواند باقی بماند به واسطه‌ی ۳ مورد بالا، عمل کنیم و باور کنیم و بگوییم برای بقا. از یک درصد شروع کنیم و بالا برویم که یک بقای نهایی و کلی داشته باشیم.

تا اینجا شاخصه‌های سلبی بود که گفتم و از اینجا شاخصه‌های ایجابی را مطرح می‌کنیم.

سومین مورد برای حضور در این سیستم:

باید بداند که حق در واقعیت‌ها جاری شده‌است و می‌شود آن را یافت. باید قدرت مشاهده‌ی حق در واقعیت‌ها را داشته باشد و به آن یقین داشته باشد. مثلا در این ظرف خرما یک حقی وجود دارد. می‌گویید چگونه؟ چشم آیه بین باید داشته باشید یعنی راجع به وجه ربّ و اسم ربّ و کارکرد آیات تفکر کنید. وجه و اسم و آیه به انسان کمک می‌کند که حق را در یک شیء ببیند، باید راجع به اسماء و نظام وجه و انواع آیات مطالعه کنید، چه کتابی؟ یک دور قرآن را با این دید بخوانید. در اینجا شاخص‌های سلبی و ایجابی برای هر باور را به شما می‌دهد. اگر کسی گفت ما این را نمی‌فهمیم باید وارد مقوله‌ی انتزاعیات بشویم.

نظام وزن دهی به عملتان را فعال کنید. ارتباط مستمر با ادعیه می تواند علاوه بر قرآن به ارتباط کمک کند. ارتباط مستمر با ادعیه بسیار در نصب شدن این سیستم بر انسان کمک می کند. فلسفه تکرار در اینجا می آید، و از دوره سوم رشد شروع می شود و چهارم پدید می آید و دوره پنجم رشد است که به خوبی می شود روی آن کار کرد، ادعیه و تکرار آن در دوره پنجم معنا پیدا می کند. ولی وادار کردن کودکان به ادعیه مستمر در دوره دوم در آینده او را وادار به افراط و تفریط می کند. و الزاما سودی نخواهد داشت.

انسان باید با ۷۰ بار استغفار ۷۰ مورد را انتزاع کند و این نیاز به قوه انتزاع دارد و معرفت انتزاعی است و در غیر این سن او را دچار لغو می کند.

وجه رب و اسم و آیه همه در حیطه انتزاع اند. اگر کسی از کودکی قدرت انتزاع نداشته باشد تکلیف بر آن بار نمی شود، کودکی که انتزاع باید و نباید ندارد تکلیفی بر او بار نمی شود. اینکه این خرما را نخور که جلوی آقای اخوت است انتزاع است. ما متاسفانه از کودکانمان چیزهایی می خواهیم که هنوز قوه آنها درونشان شکل نگرفته است. مثلا نوجوانی که نزدیک به بلوغ است و نمازهایش یک خط در میان است چون انتزاع ندارد و تکلیف را به طور کامل نفهمیده است.

حق بسیار انتزاعی است. هر چیزی که واقعیت دارد حقی در آن جریان دارد. حتی باطل قوامش به حق است. شما اگر قدرت حق بینی داشته باشید به گناهها به راحتی پی می برید. و اینکه گناهی حق را پوشاند. حقیقت نعمت و رحمت خدا بود که پوشیده شده بود. (مثلا دست ما با اراده ی خدا دزدی کرد).

حکم از لابه لای موضوعات و مسائل و مصالح ظاهر می شود:

ما یک سری موضوعات در زندگی مان داریم، یک سری مسائل و وسائل داریم. یک سری مصالح (اغراض یک کار)

حکم انسان را از موضوعی به مصلحتی سوق می دهد مثلا در بحث ازدواج کردن، این یک موضوع است که ازدواج کردن و نکردن و موانع و آن. اول موضوعش می آید در ذهنم. بعد روی مسائل می نشیند که عینی شده است، مثلا من می خواهم ازدواج کنم پس باید خواستگاری بروم پس باید کسی را انتخاب کنم.

مسئله عینی می شود. وقتی که موضوع در صحن علنی زندگی من مطرح می شود و من باید راجع به آن تصمیم بگیرم. مساله یعنی یک طرفی داشته باشد که خواستگاری اش رفته باشد و در حال تصمیم گیری هستید.

مصالح یعنی این موضوع که در زندگی تان اتفاق افتاده است چه منفعی برای شما دارد.

از تلاقی این‌ها حکم تولید می‌شود، حکم روی موضوعات نوعاً نیست بلکه جزئی می‌شود. در مصالح اغلب اوقات با شرط پیش می‌رویم و شرط تعیین کننده می‌شود.

اگر کسی نتواند بین موضوعات و مسائل و مصالح تفکیک قائل شود نمی‌تواند حکم را بپرسد. در زندگی انسان موضوعات و مسائل و مصالح مختلف شکل می‌گیرند که هم راستا و هم جنس نیستند. در واقع اگر کسی نتواند اتخاذ موضوعات و متناسب با آن‌ها مسائل و مصالح را ببیند دچار مشکل خواهد شد.

تقریباً می‌شود گفت یکی از پایه‌های فقه حکومتی که در جامعه لنگ می‌زند این موضوع است که این ۳ مورد به هم وصل شوند و حکم مربوطه صادر شود، مثلاً ما راجع به یک مسأله‌ی مستحدثه‌ای گیر می‌کنیم که نمی‌دانیم مربوط به کدام موضوع است و مصلحتش چیست به ابهام می‌افتم.

اگر فقیهی نتواند بین موضوعات و مسائل و مصالح ارتباط ایجاد کند نمی‌تواند حکم کند، تعیین مصداق برای فقیه نیست بلکه ارتباط موضوع با فقیه است. طبق این سیستم نمی‌توانیم بگوییم کشف مصداق از وظایف فقیه نیست بلکه تنها وسیله‌ی یک فقیه همین مصداق است. برای رهایی از ابهام‌ها باید موضوع و مسأله و مصلحتان را به درستی استخراج کنید و به فقیه بدهید تا حکم کند.

مثلاً آتش زدن سفارتخانه‌ی عربستان. را از فقیه استفتاء کنیم به چه شکل است؟! باید بین این موضوع و مسأله و مصلحت یک حدّ وسط وجود داشته باشد.

ممکن است که انسان‌ها خودشان براساس فتوایی که انجام می‌دهند دقیقاً خلاف مصلحت انجام می‌دهند. یک موقعی در این سیستم خود کشف مسأله با فقیه است. در این دستگاه مکلف یک پله عقب تر می‌رود که ببیند که مسأله محقق شده است یا نه.

یکی از مشکلاتی که در این بحث وجود دارد عوض و بدل شدن جای موضوعات و مسائل و مصالح است که گاهی اوقات موضوع مسأله است و گاهی مصلحت و گاهی موضوع و تا آخر. البته کشف این‌ها مهم می‌شود. همین که یک مسأله را موضوع یا غرض کنید نوعی ابزار تعلیم و تعلم است، برای افراد مختلف به نحوه‌های مختلف ارائه می‌دهید، خیلی از اساتید ما موفق‌اند ولی نمی‌دانند چرا؟! یک سری موضوعات دارند به صورت طبقه‌ای و با هنری که دارند برای پژوهش به بچه‌ها می‌دهند، شروع می‌کند به مسأله تولید کردن.

می‌توانید مثلاً یک فیلم را وسط بگذارید و موضوع و مسأله و مصلحت سازنده‌ی فیلم را تعیین کنید، هر کجایی که یک مبحث باوری بود موضوع است و اگر وارد ارزشگذاری شوند مسأله می‌شود و اگر آن را وارد زندگی شما

کنند به مصلحت شما وارد شده‌اند. این می‌شود منطبق استضعاف که افراد را با تغییر در این مباحث تحت سیطره‌ی خودش در می‌آورد.

ابهام چیز بدی است!! در ابهام انسان‌ها بد می‌شوند، در ابهام انسان‌ها به بدی خود افتخار می‌کنند. اولین کار برای خروج از ابهام تبیین موضوع است. اگر در جامعه‌ای موضوعات در ابهام باشند حکم به مسائل آن جامعه را به دیکتاتوری می‌کشاند، مجبوری یک چیز را قبول کنی و یا نکنی، یعنی تمایزی ندارد. مثلاً استفاده از شبکه‌های اجتماعی یک موضوع است که باید تبیین شود که مخاطب کیست؟ بستر چیست و تمامی این مولفه‌ها در حیطه‌ی موضوع می‌گنجند.

بین این ۳ تا و ۳ تای قبلی ارتباط است ولی زیاد دنبال ارتباط نظیر به نظیر نروید.

حفظ موضوع از اوجب واجبات است، یعنی مثلاً اگر امام علی (ع) در جانشینی پافشاری می‌کردند موضوع امامت زیر سوال می‌رفت. بستگی دارد که موضوعات اولویت بندی پیدا می‌کنند، شاید برخی مسائل، مسئله شان از موضوعات دیگر مهم تر شود مثلاً در حوزه‌ی ولایت همه‌ی ائمه روی مسئله‌ی امیرالمومنین بسیار پافشاری کرده‌اند. موضوعات رویت حسی ندارند و باید تفکری دیده شوند. ممکن است موضوعاتی باشند که مساله نشده‌اند هنوز. ولی برخی خیلی خوب لباس مساله پوشیده‌اند.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات